



حس نسبت و توسعه

بحثی در باب بیماری حس نسبت ایرانیان

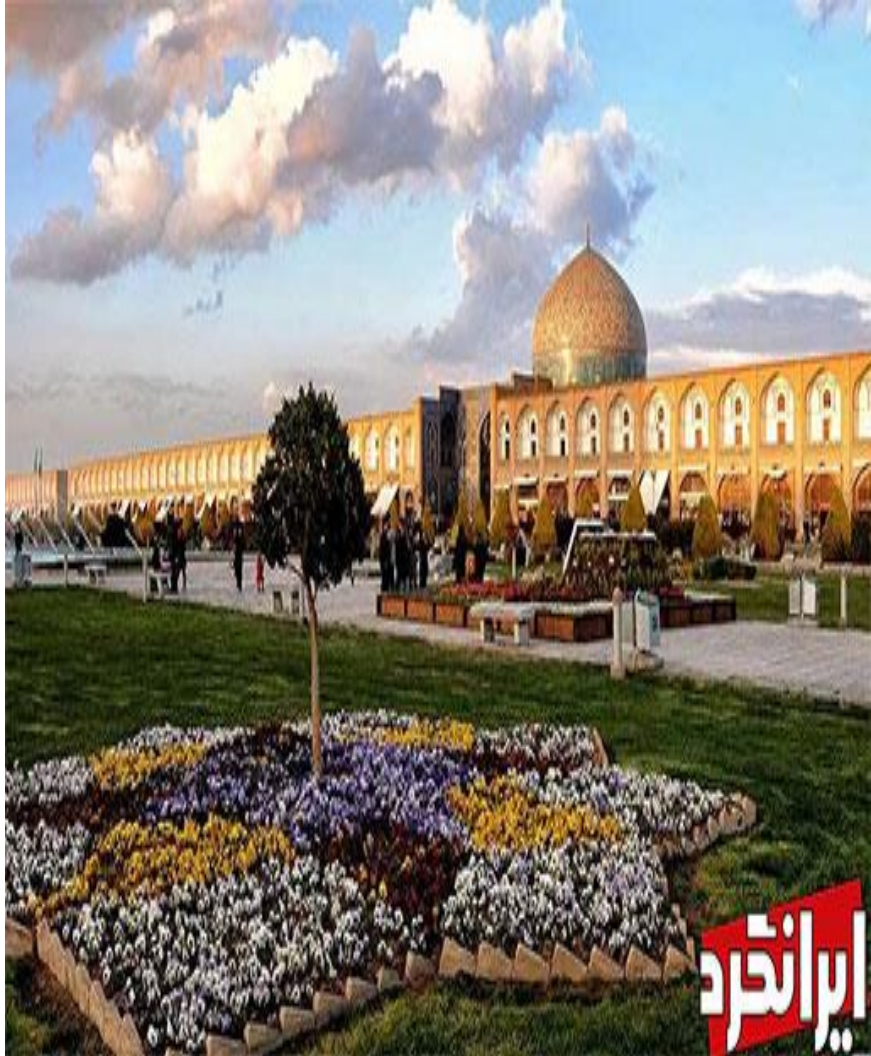
از یزدگرد سوم تا احمدی نژاد اول

ایرانگرد

به نام خدا حس نسبت و توسعه



نسرین رسولی
فاطمه خیرالدین



یکی از شاهکارهای معماری ایران در عصر صفوی، طراحی میدان نقش جهان است. از ده ها ویژگی منحصر به فرد این میدان یکی این است که وقتی از دروازه قیصریه (ورودی شمالی میدان) وارد میدان نقش جهان میشوید آن را خیلی بزرگتر از وقتی میبینید که از مسیر های دیگر وارد میشوید، چرا؟ چون معمار میدان آن را جوری طراحی کرده است که وقتی کسی از دروازه قیصریه وارد میشود حس نسبت او بهم بریزد و دچار خطای ادراکی شود. (دروازه قیصریه مسیر رسمی ورود میهمانان و مقامات خارجی به میدان نقش جهان برای رفتن به سمت عالی قاپو برای دیدار شاه بوده است. به همین سبب میهمان تازه وارد، در هنگام ورود به میدان، با فریب خوردن «حس نسبت» اش، گرفتار عظمت میدان می شود و با همین حس عظمت وارد عالی قاپو می شود و به دیدار شاه یا مقامات می رفت.) عالی قاپو و مسجد شیخ لطف الله که روبروی آن ساخته شده است در وسط ضلع غربی و شرقی میدان ساخته نشده اند بلکه تقریباً در یک سوم آخر میدان ساخته شدند اما کسی که از دروازه قیصریه وارد میشود حس میکند عالی قاپو و مسجد شیخ لطف الله در وسط میدان هستند و بعد ذهن او شبیه سازی میکند و فکر میکند همین فاصله ای که از دروازه شمالی تا عالی قاپو هست از عالی قاپو تا آخر میدان هم هست به خاطر همین هم میدان ب چشم او خیلی بزرگتر می آید.

حس نسبت و توسعه چگونه شکل میگیرد؟!



حس نسبت یعنی توانایی فهم یا ارزیابی یا قضاوت درست در مورد میزان جدی بودن و اهمیت نسبی امور و نیز درک اندازه نسبی چیزها در موقعیتی که هستند. حس نسبت مانند سایر توانایی‌های رشدی و شناختی باید در کودکی و در فرآیند تربیت شکل بگیرد، سپس در مدرسه تکامل یابد و بخش‌های دیگر آن نیز در فرآیند زندگی طبیعی و اجتماعی کامل شود. مادری که دائماً دختر بچه میگوید این کار تو نیست و بگذار پدرت یا برادرت این کار را انجام دهد در یک فرآیند شرطی شدن، حس نسبت دخترش آسیب میبیند و باعث میشود او تا آخر عمر احساس کند مرد ها در بیشتر امور از زنها تواناترند در عین حال همین احساس **بیش بر آورد** توانایی در پسران ایجا میشود، مثل همین ترس خانم ها از سوسک که هیچ تناسبی با واقعیت سوسک ندارد این همان حس نسبت معیوب هست. در تربیت اخلاقی نیز خیلی وقتها حس نسبت معیوب تربیت میشود مثلاً حساسیتی که خانواده های سنتی و مذهبی ایرانی نسبت ب حجاب یا جنس مخالف ب فرزندانشان القا میکنند برابر حساسیتی است نسبت ب رذائل اخلاقی مثل دروغ و ریا القا میکنند بعد هم نظام آموزش این وضعیت را بدتر میکند، وقتی در یک امتحان، دانش آموزی نمره ۱۰ می آورد و دانش آموز دیگری نمره ۲۰، به این معنی نیست که دومی برابر اولی دانش دارد. اما این نظام القاء می کند که دومی برابر اولی دانش دارد. در حالی که فردی که ۲۰ آورده تنها در یک لحظه از زمان و در مورد یک مسئله خاص دانشش اندکی، و فقط اندکی، بیش از فرد اول بوده است.

حسی که نتایج را معیوب میکند!

پیام امروز نظام خانواده و نظام آموزشی به کودکان ما این است: کسب نمره بالاتر ← نشانه موفقیت تحصیلی ← داشتن شغل بهتر (شغل پولسازتر) ← پزشکی هم پول ساز ترین شغل هست ← انحراف در حس نسبت در ارزش گذاری بین مشاغل و رشته های تحصیلی ← الان بیشتر دانش آموزان تنها آرمانشان قبولی در رشته پزشکی است ← همین باعث افسردگی بیشتر دانش آموزان شده یا باعث میشود جوانان نخبه از کشور بروند (بیش بر آورد غرب و کم بر آورد کشور خودشان)

اما ضعف یا انحراف در حس نسبت، مختص اشیاء و امور نیست. برخی وقتها اعتقادات یا هویت‌های ما هم گرفتار این مشکل می‌شوند. همین نحوه تربیت بوده است که اکنون شیعه ایرانی گمان می‌کند تنها مذهب اصیل و رهیافته الهی، مذهب اوست و همه پیروان مذاهب دیگر از حقیقت و از مسیر راستین الهی انحراف دارند. و باز همین حس نسبت معیوب است که به ما ایرانیان القاء می‌کند که یکی از ملل خیلی باهوش در سال ۲۰۱۲ منتشر کردند، که با ترکیب متغیرهای (Lynn and Vanhanen) دنیا هستیم. در حالی که طبق مطالعه‌ای که دو محقق هوش (بهره هوشی و موفقیت تحصیلی، متوسط هوش نهایی هر کشور را محاسبه کرده‌اند، متوسط «هوش نهایی» ایرانیان 85.6 است که در مقایسه با سایر کشورها، نسبتاً پایین محسوب می‌شود. یعنی از نظر هوشی ما جزء ملل دارای هوش «نسبتاً پایین» هستیم.



تفاوت حس نسبت با غرور!

حس نسبت با غرور متفاوت است. غرور یک رذیلت اخلاقی است که ریشه روان‌شناختی دارد، حس نسبت یک وضعیت رشدی-شناختی است که البته گاهی در شرایط روان‌شناختی خاص به هم می‌ریزد.

مثلاً کوهنوردی را در نظر بگیرید که می‌داند توان پریدن از یک بلندی ده متری را ندارد. در دو حالت او به پایین می‌پرد و پایش می‌شکند. حالت اول این است که حس نسبتش معیوب باشد یعنی محاسبه‌اش از مقدار بلندی اشتباه باشد، پس می‌پرد و پایش می‌شکند. در حالت دوم، او حس نسبتش مشکلی ندارد و می‌داند نباید بپرد، اما غرورش اجازه نمی‌دهد که در برابر دیگران اظهار ناتوانی کند؛ بنابراین از روی غرور می‌پرد و پایش می‌شکند.

در روان‌شناسی فردی نشان داده می‌شود که با دستکاری محرک‌ها، ذهن ما دچار خطای ادراک می‌شود. مثالی که دربارهٔ میدان نقش جهان زدییم نمونه خطای ادراکی است.

در روان‌شناسی اجتماعی نیز موضوع تفکرات قالبی یا کلیشه‌ای مطرح می‌شود. تفکرات قالبی، نگرش‌های از پیش شکل‌گرفته در ذهن جمعی گروه‌های اجتماعی هستند که در آنها معمولاً واقعیت خیلی ساده و مبالغه‌آمیز مطرح شده است. «هنر نزد ایرانیان است و بس» یک نمونه از تفکر قالبی است که در ذهن جمعی ایرانیان وجود دارد.



شکل‌گیری معیوب حس نسبت و تولد خطاهای انسانی!



شکل‌گیری معیوب حس نسبت، در سطح ملی، گاهی به فاجعه‌های عظیم انجامیده است. در حمله اعراب به ایران، رستم فرخزاد که یکی از بزرگ‌ترین سرداران و نوابغ نظامی‌روزگار خویش بود، با آنکه لشکری قویم و حشمتی عظیم داشت، چون حس نسبتش درست کار می‌کرد از جنگ پرهیز می‌کرد و به یزدگرد سوم پیشنهاد پاسخ مثبت به درخواست مصالحه از طرف اعراب را داد. اما یزدگرد که حس نسبتش معیوب بود و اعراب را خیلی دست‌کم گرفته بود، به رستم گفت که اگر او به جنگ نرود، خودش فرماندهی سپاه ایران را بر عهده می‌گیرد و به جنگ خواهد رفت. و چنین شد که رستم مجبور شد به جنگ با اعراب برود. جنگی که نهایتاً به مرگ رستم فرخزاد و شکست ایرانیان انجامید و مسیر تاریخ ایران را تغییر داد.

چند خطای حس نسبت فرماندهان، که ایران را به عثمانی‌ها داد!

جنگ چالدران و شکست ایرانیان و انضمام بخش‌های زیادی از غرب ایران به امپراتوری عثمانی، نیز حاصل همین حس نسبت معیوب شاه اسماعیل صفوی بود. در حالی که ترکان عثمانی به ارتش عظیمی که دارای صدها توپ جنگی بود متکی بودند و لازم بود شاه اسماعیل در روابطش با عثمانیان جانب احتیاط را برمی‌گزید، برعکس، او به سلطان سلیم عثمانی نامه نوشت و به رخ سلطان کشید که بخش زیادی از ساکنان سرزمین عثمانی، شیعیان پیرو او هستند و با این کار، نگرانی از قدرت‌گرفتن صفویان را در دل سلطان عثمانی کاشت و عزم او را برای محدود کردن قدرت صفویان جزم کرد. سلطان سلیم پیش از جنگ با شاه اسماعیل، دست به قتل عام شیعیان ساکن در قلمرو عثمانی زد و بازماندگان را نیز بر بدنشان داغ زد و به سرزمین‌های اروپایی که تصرف کرده بود تبعید کرد.



در عصر قاجاران نیز، جنگ‌های ایران و روس که نهایتاً به شکست ایران و پذیرش عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای و جدا شدن بخش‌های بزرگی از سرزمین ایران انجامید، حاصل همین معیوبی حس نسبت ایرانیان بود. فرقی نمی‌کند خواه این جنگ‌ها با حکم جهاد علما شروع شده باشد یا با فرمان پادشاه، هر دو گروه تصور درستی از قدرت همسایه شمالی (روسیه تزاری) که جمعیتش بیش از ۵ برابر ایران، وسعتش بیش از دوازده برابر ایران و بودجه دولتش دویست برابر بودجه دولت ایران بود، نداشتند و با این حس نسبت معیوب، وارد جنگ‌هایی شدند که سرزمین ما را پاره‌پاره کرد.

ایران خرد طبق از دست رفته ایران در عهد نامه ترکمنچای

قالبی که حس نسبت معیوب به ایرانیان تحویل داد!

نمی‌دانم چه بخش‌هایی از شاهنامه افسانه است و چه بخش‌هایی واقعیت، اما هرچه هست این اثر باشکوه، با وجود خدمات عظیمی که به زبان فارسی کرده است، در شکل‌دهی حس نسبت معیوب در ایرانیان بی‌تقصیر نبوده است

در دویست سال اخیر هم که تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان غربی تاریخ تخت جمشید را و کوروش را و آثار تاریخی پیش از اسلام را به ما معرفی کردند و یک تاریخ اندکی واقعی‌تر را به جای تاریخ افسانه‌ای شاهنامه برای ما طراحی کردند، این حس نسبت معیوب را در ما تشدید کردند. محمدرضا شاه در دوره‌ای بالید که رضاشاه به‌درستی برای ایجاد هویت ملی بر طبل باستان‌گرایی می‌کوبید و در فرزندش حس نسبتی تشدید یافته نسبت به دوران باستان ایران شکل گرفت. آنگاه، محمدرضا سیاست‌هایش برای توسعه ایران را بر پایه این حس نسبت معیوب بنیاد نهاد. در اواخر دهه ۴۰ شمسی هم به دستور اشرف پهلوی یک ترجمه دستکاری‌شده و جعلی از منشور کوروش منتشر شد که همه ویژگی‌های یک حکومت خوب را به کوروش نسبت می‌داد و در تمامی این سال‌ها ما ایرانیان با همان ترجمه جعلی آشنا ایم و نسبت به آن احساس غرور می‌کنیم. در دهه ۵۰ هم وقتی درآمدهای سرشار نفت آمد، اجازه داد تا حس نسبت معیوب، به‌صورت باستان‌گرایی افراطی در شاه سر باز کند و او را داعیه‌دار دروازه‌های تمدن بزرگ کند و به سازمان برنامه دستور بدهد که سند توسعه بنویسد که ما باید ده‌ساله به ژاپن برسیم. و اکنون همه ما ایرانیان بخشی از آن حس نسبت معیوب شاه، نسبت به ایران باستان را، در وجود خود داریم.





روحانیان که بر سرکار آمدند نیز گرفتار همین حس نسبت معیوب بودند. آنها هیچ تصویری و تصویری از حکومت و به‌طور خاص از حکومت اسلامی در دوران مدرن نداشتند. آنان بیانات بلند امیر مؤمنان در نهج البلاغه و اخباری چند از دوران کوتاه حکومت او را شاقول حکومت اسلامی می‌گرفتند و گمان می‌کردند که همان‌ها را می‌توان در دوران مدرن اجرایی کرد. متوجه نبودند که آن افکار بلند و ارزش‌های متعالی را خود علی (ع) هم، با همه بزرگی خودش و با همه سادگی و کوچکی جامعه‌اش، نتوانست اجرا کند. نمی‌دانستند که اسطوره‌هایی چون علی فقط پرچمی را گرفته‌اند تا ما راه را گم نکنیم. قرار نیست اگر اسطوره‌ها بر ابرها حرکت می‌کرده‌اند ما هم بخواهیم بر ابرها حرکت کنیم. اسطوره‌ها فقط چراغ راهنما هستند، اما قابل تکرار نیستند. آنان متوجه نبودند که ساختن حکومت بر پایه نهج البلاغه، مانند ساختن حکومت بر پایه شاهنامه است. هر دوی آنها در این زمانه شکست می‌خورند. آن متن‌های عظیم‌الشان مأموریت‌های تاریخی و اخلاقی دیگری دارند.